

می کردم و می دیدم که حق دارد، آنوقت چیزی می نوشتم و می دادم به دست وی. می برد دارالحکومه (= فرمانداری) در آنجا ازش پول مطالبه می کردند، اگر پول را می داد می گرفتند و حکم را فوری اجرا می کردند به این دلیل که حکم آقای حجت الاسلام است و نباید بیدرتنگ اجرا شود. اما اگر پول نمی داد می گفتند برو فردا بیا، برو پس فردا بیا، و به همین ترتیب سر می دواندند. این وضع دوره استبداد بود و می بایست هم چنین باشد چون اگر چنین نبود دیگر اطلاق لغت استبداد به آن معنی نداشت. بعد ایران مشروطه شد. باز هم مردم می آمدند و پیش من و هر شکایتی داشتند بیان می کردند. می گفتم باباجان، حالا مملکتتان مشروطه شده است، عدلیه (= دادگستری) دارد، نظمیّه (= شهربانی) دارد، جای تسلیم شکایت آنجاست. بروید آنجا عارض شوید و اگر لازم شد آنها خودشان قضیه را به من ارجاع می کنند. می رفتند دوباره برمی گشتند و معلوم می شد که در دادگستری هم کارها بیشتر روی «اراده شخصی» می چرخد. البته تشکیلات عریض و طویل درست شده، هر کدام نمی دانم به یک اسم. وزارت داخله (= وزارت کشور) داریم، وزارت عدلیه (= وزارت دادگستری) داریم، فلان اداره داریم، فلان وزارتخانه داریم، می آمدند اداره درست کردند، وزارتخانه درست کردند، غافل از اینکه معنی «اراده اجتماعی» این نیست که عهده ادارات روز بروز بالا برود. اگر از من بپرسند چرا مشروطیت به این صورت درآمد، جوابم این است که افراد با کفایت و متخصص به حد کافی نداشتیم. برای اداره مملکت به سبک مشروطه، مردم هنوز تربیت کافی دریافت نکرده بودند و لذا در ادارات و دوایر دولتی ما مشروطیت به جریان نیفتاد. اما هنوز هم بر این عقیده ام که مشروطیت بهتر از استبداد است و یا این بی بضاعتی که در حال حاضر داریم، باز هم زیاد از دیگران عقب نیستیم. اولاً به این دلیل که اصلاح امور قهراً به تدریج صورت می گیرد و یک دفعه نمی توان ره صدساله پیمود. اما در ضمن گمانم این است آن دست غیبی که به ما کمک کرد تا اصول مشروطیت را فراگیریم گرچه حسن نیت داشت ولی از آن کمکها و از این مشروطیت هم خیری آنچنانی که انتظار داشتیم ندیدیم. گفتم از این دست غیب خیری ندیدیم البته (در حال اشاره به دست غیب نماینده مجلس) جسارت به آقای دست غیب نمی کنم زیرا ایشان دو دوره است وکیل مجلسند و انشاءالله تا آخر عمرشان هم وکیل خواهند بود.

همانطور که عرض کردم و از اول هم عذر خواستم چون مزاجم خیلی ضعیف و کاهیده شده است مجبورم آنچه را که در قلب دارم همینجا عرض کنم که اگر عمرم وفا نکرد، گفته های امروزی ام تذکری باشد برای شماها که یک روزی به خاطر بیاورید رفیقان در فلان جلسه مجلس چه گفت. تصور می کنم هنوز فراموش نکرده باشید آن جریانات و آن حوادثی را که در این مملکت پیش آمد موقعی که می خواستند اوضاع را به

نفع بیگانگان تغییر دهند. چه نقشه‌ها علیه استقلال این مملکت چیده شد که بحمدالله از اجرا کردنش عاجز ماندند. مثلاً آمدند قرارداد درست کردند. دستی از غیب برون آمد و بر سینۀ نامحرم زد. و هکذا، هر کار و تشبث دیگر که کردند ممکن نشد. التیماتوم دادند نشد. بعضی از آقایان در همان مجلسی که التیماتوم روسها داده شد (مجلس دوره دوم) وکیل بودند و اوضاع را از نزدیک دیده‌اند که چه خبر بود.<sup>۳</sup>

ولی با تمام فشارها و تهدیدها که بعمل آمد، همین «مشروطه نوری» ما و همین وکلای «نارسیده» ما در مقابل دولتهای «رسیده» ایستادگی کردند.<sup>۴</sup> آری، این تازه رسیده‌ها مقاومت کردند، التیماتوم را رد کردند، و ایران را نجات دادند. امروز متأسفانه وضع طوری است که نه وکیل قدر موگش را می‌داند و نه موکل قدر وکیلش را. لیکن به طور حتم زمانی فرا خواهد رسید که مردم این مملکت قدر خدمت گذشتگان را تشخیص بدهند. آنروز ملت ایران پی خواهد برد آنهایی که در مقابل التیماتوم روس، در مقابل قرارداد انگلیس، مقاومت کردند یا عقیده سیاسی شان خیلی محکم بوده، یا عقیده وطن خواهی شان خیلی استوار بوده، یا عقیده دیانتی شان، یا اینکه کل عقایدشان خیلی محکم و استوار بوده که در مقابل آنهمه فشارها مقاومت کردند. استقلال امروزی ما، نتیجه آن کارها و آن مقاومتها و آن استقامتهاست (نمایندگان - صحیح است).

حال اجازه بفرمائید کمی هم از قرارداد صحبت کنم. بنده خیال می‌کنم هر کس متن قرارداد را خوانده باشد از ابهام و اختصار آن ظنن می‌شود. خودم چون اهل سیاست نبودم (گرچه از مخالفان جدی قرارداد بودم) متن آن را در اوایل کار مرور نکرده بودم. هر قدر پیش من می‌آمدند و به اصرار می‌پرسیدند: کجای این قرارداد بد است؟ می‌گفتم من سر از این حرفها و نوشته‌های شما در نمی‌آورم چون اهل سیاست نیستم. من یک نفر آخوندم. اما همین قدر تشخیص می‌دهم که ماده اول این قرارداد که استقلال ما را تضمین می‌کند بینهایت خطرناک است (خنده نمایندگان) چون نشان می‌دهد که توطئه‌ای علیه آن استقلال در شرف انجام است. تأکید روی استقلال یک دولت مستقل، مثل این است که کسی بیاید پیش من و بگوید: «سینه، من حاضر می‌آیم ترا برصمیت بشناسم!».

هی می‌آمدند پیش من و می‌گفتند علت مخالفتتان با قرارداد چیست؟ کدامیک

۳ - اشاره به التیماتوم معروف روسها برای بیرون کردن مستورگان شومتر (مستشار آمریکائی و رئیس کل خزانه داری ایران) که مورد اطمینان کامل مجلس و ملت ایران بود. این التیماتوم پس از تعلق کوتاه ولی بسیار مؤثر مرحوم مدرس در مجلس دوم، تقریباً به اتفاق آراء رد شد. ولی فشار روسها سرانجام کار خود را کرد و حکومت ایران (تحت ریاست صمصام السلطنه بختیاری) ناچار شد به خلعت مورگان شومتر و سایر مستشاران آمریکائی خاتمه دهد. ج.ش.

۴ - منظور مرحوم مدرس از «مشروطه نوری» و «وکلای نورسیده» مجلس و نمایندگان دوره دوم است که هنوز در قنون و شیوه‌های پارلمانی ورزیده نشده بودند ولی همه‌شان از ایسان و دیانت خالص برخوردار بودند.

از مواد این قرارداد بد است بگوئید تا فوراً اصلاح کنیم. جواب می دادم:

«آقایان، من یک نفر آخوندم. سیاست بلد نیستم. در کشور ما رجال سیاسی فراوانند. به آنها رجوع کنید تا جوابتان را بدهند. ولی با وصف اینکه اهل سیاست نیستم این اندازه می فهمم که این قراردادی که بسته اید به نفع ایران نیست. این جوابی بود که به آنها می دادم.»

اما اگر کسی در گنه و روح این قرارداد دقت می کرد دو چیز را آنا می فهمید. یعنی می فهمید که این قرارداد می خواهد اختیار پول و قشون ما را از دستمان بگیرد و بدست بیگانه بسپارد. چون اگر بنا باشد که ایران مستقل بماند در آن صورت مالش، حالش، حیثیتش، چه اش، چه اش، همه چیزش باید متعلق به ایران و در دست ایرانی باشد. اما این قرارداد بیگانه را در دو چیز ما شرکت می داد: یکی در پولمان و دیگری در قوه نظامی مان.<sup>۵</sup>

این روح قرارداد بود. اما همان طور که عرض کردم ملت ایران با اینکه سالها خارج از گود سیاست بود، با اینکه به رموز و شیوه های سیاست آشنا نبود، مخالفت خود را الحق و الاتصاف به بهترین وجهی که ممکن بود نشان داد. نه اینکه قرضاً زیدی بگوید من مخالف بودم، یا حسن مخالفت کرد، یا حسین نخواست. نه، هیچ کدام از اینها نبود. آن چیزی که قرارداد را شکست داد، طبیعت و خصیصه ذاتی ملت بود که در مقابل توطئه بیگانگان ایستادگی کرد. این اراده لایزال ملت بود که قرارداد را بهم زد و همین اراده است که همیشه می تواند در مقابل هر دسیسه ای بایستد و با هر تهاجمی مقابله کند. (تمایذگان - صحیح است - احسن است)

۵ - می بینید مرحوم مدّرس با چه عظمت و تیزهوشی لبه نیز قرار داد را تشخیص داده است! هر ملّتی که اختیار شمشیر و سرکیمه اش در دست اجنبی باشد، دیر یا زود مطیع و نوکر همان اجنبی می شود.

## ضمیمه شماره ۴

مذاکرات مجلس شورای ملی ایران در جلسه تاریخی ۲۹ شهریور ۱۳۰۵  
به هنگام رأی دادن به کابینه مستوفی الممالک

در روز ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ (تقریباً ده ماه پس از تاجگذاری رضاشاه) مستوفی الممالک کابینه خود را برای معرفی به مجلس شورای ملی آورد. در این کابینه وثوق الدوله وزیر دادگستری و محمد علی خان فروغی (ذکاء الملک) وزیر جنگ بود. مستوفی شنیده بود که دکتر محمد مصدق (نماینده تهران) خیال دارد به هنگام طرح شدن برنامه دولت، نطقی ایراد و به صلاحیت دو تن از اعضای کابینه (وثوق الدوله و ذکاء الملک) اعتراض کند. از این رو، بیدارنگ رفت پشت تریبون و نطقی کوتاه به این مضمون ایراد کرد:

مستوفی (نخست وزیر) - بنده شنیدم که بعضی از آقایان محترم، مخصوصاً عموزاده ارجمند آقای دکتر مصدق السلطنه، تصمیم دارند درباره بعضی از همکاران بنده اظهاراتی بفرمایند که به نظر هیچ صلاح نیست و از این جهت بنام مصالح عالی مملکت از آقایان محترم استدعا دارم این قبیل گفتگوها را کنار بگذارند و اجازه بدهند که بحث در برنامه دولت آغاز گردد.

دکتر مصدق - در تعقیب فرمایشات آقای رئیس الوزراء (نخست وزیر) بنده هم صلاح مملکت را در طرح نکردن بعضی از مسائل می دانم ولی خوب است ایشان (آقای مستوفی) اطمینان بدهند این وزرانی که قرار است با ایشان کار کنند در آتیه مرتکب اعمالی از آن گونه که در گذشته انجام داده اند نخواهند شد. اگر جناب آقای مستوفی چنین اطمینانی را به بنده بدهند آنوقت به اطاعت امر ایشان سکوت می کنم. اما

اگر قادر به دادن این اطمینان نباشند هیچکس نمی تواند حق یک نماینده مجلس را برای افشای حقایق سیاسی سلب کند. من وکیل ملت هستم و بنام ملت حق دارم اظهارات خود را بکنم. تنها چیزی که بنده را قانع می کند این است که آقای نخست وزیر برخیزند و به صراحت بگویند اشخاصی که در این کابینه عضویت دارند و در گذشته مرتکب خبطهایی شده اند، در آتی آن قبیل خبطها را تکرار نخواهند کرد. اگر آقای نخست وزیر این اطمینان را بدهند بنده عرض ندارم و الا عرایضم را به گوش ملت خواهم رساند.

**نخست وزیر -** بنده احساسات وطن دوستی عموزاده عزیزم آقای دکتر مصدق السلطنه را تحسین و تقدیر می کنم ولی باز هم ناچارم همان حرف سابق خود را تکرار کنم که وارد بعضی بحثها شدن فعلاً صلاح نیست. همین قدر سر بسته عرض می کنم که خوب است آقای دکتر مصدق و دیگر نمایندگان محترم قدری هم توجه به اوضاع خاص زمانهائی که می خواهند درباره اش صحبت کنند داشته باشند. راجع به اطمینانهائی هم که اشاره فرمودند، فهری است که بنده چنین اطمینانهائی را می دهم چون اگر از همکاران خود اطمینان نداشتم مسئولیتهای اجرایی مهم به آنها نمی سپردم. بنده به تمام همکاران محترم خود اطمینان دارم و مسئولیت اعمال آتی آنان را به عهده می گیرم.

**ونوق الدوله -** بنده تصور می کنم حرفهائی که ایشان (آقای دکتر مصدق) زدند خارج از حدود نزاکت و تربیت بود. بهتر است آقای نخست وزیر اجازه بفرمایند که آقای دکتر مصدق هر چه در دل دارند بگویند تا بنده هم جوابهایشان را بدهم و آنوقت قضاوت نهائی را به عهده مجلس واگذار می کنیم. بالاخره بنده یا صلاحیت نشستن روی این کرسی را دارم یا ندارم. و تکلیف این موضوع باید روشن شود.

آقای مدرس که در این لحظه پشت تریبون بودند خطاب به آقای دکتر مصدق اظهار داشتند: اگر جنابعالی فرمایشی دارید بنده وقت خود را به شما واگذار می کنم. دکتر مصدق از آقای مدرس تشکر کرد و پشت تریبون مجلس قرار گرفت.

### نطق دکتر مصدق

بنده هیچ مایل نبودم که روزی در مقابل پروگرام (برنامه) کابینه حضرت آقای مستوفی الممالک به عنوان مخالف صحبت کنم. ولی متأسفانه تشکیل این کابینه از ابتدا طوری بوده است که بنده نمی توانستم با آن موافقت کنم و اکنون هم نمی توانم با برنامه ای که به مجلس تقدیم کرده اند موافق باشم. برنامه یعنی تعیین خط مشی، برنامه یعنی پیش بینی امور مفید و لازم الاجرا. هیچ برنامه ای قاعدتاً بد نوشته نمی شود ولو اینکه نیت برنامه نگار خوب نباشد. به عکس، برنامه های دولتها معمولاً پر از مواد مشعشع و درخشان

است. لذا بنده به نفس برنامه چندان اهمیت نمی‌دهم بلکه بیشتر شخصیت و سوابق مجریان آن را در نظر می‌گیرم. اگر برنامه‌ای عالی نباشد ولی مجریانش متخصص و ذی صلاحیت باشند، نتیجه مطلوب، بلکه فوق مطلوب، حاصل خواهد شد. اما به عکس، اگر بهترین برنامه‌ها نوشته شود... برنامه‌ای که از آن بهتر دیگر نتوان تصور کرد... ولی مجریانش صلاحیت نداشته باشند اجرای آن نتیجه مطلوب که نمی‌بخشد هیچ، گاهی نتیجه معکوس هم می‌بخشد.

در کشورهای خارجه هر آن‌گاه که وضع فوق‌العاده و اضطراری پیش بیاید، کابینه ائتلاف ملی مرکب از اشخاص و عناصر مختلف المسلك تشکیل می‌شود تا اینکه نظرات احزاب سیاسی در یکجا تمرکز یابد و به علت حضور نمایندگان احزاب مختلف، برنامه دولت آسانتر اجرا شود و کشور از بحران سیاسی نجات یابد. اما در این کشورها هرگز دیده نشده است که کابینه (هیئت وزیران) از اشخاصی تشکیل شود که بعضی از آنها به بقا و تعالی و استقلال مملکت عقیده مند باشند و بعضی نباشند. معلوم نیست در چنین کابینه‌ای مسئولیت مشترک وزراء چگونه محفوظ می‌ماند و برنامه دولت چگونه اجرا می‌شود؟ چون هر کدام از این دو دسته مجری نظراتی هستند که با نظرات دسته دیگر وفق نمی‌دهد. در جلسه قبل می‌خواستیم عدم موافقت خود را نسبت به دو تن از اعضای این کابینه، آقای وثوق الدوله و آقای فروغی، عرض نمایم.

(قسمتی از نطق دکتر مصدق که مربوط به علل مخالفتش با عضویت مرحوم فروغی در کابینه مستوفی الممالک است، چون ارتباط خاصی با موضوع این کتاب ندارد حذف و دنباله همان نطق در باره علل مخالفت ناطق با وثوق الدوله در اینجا آورده می‌شود.)

«... اما نسبت به آقای وثوق الدوله که اینک به عنوان وزیر دادگستری در رأس قوه قضائیه مملکت قرار گرفته‌اند، بی‌مناسبت نیست عرض کنم وقتی که بنده در شیراز بودم روزی قنصل انگلیس برای انجام بعضی کارهای اداری نزد من نشسته بود که بیانیه‌ای از تهران رسید به امضای آقای آقا سید ضیاء الدین. قنصل از من پرسید در بیانیه چه نوشته‌اند؟ گفتم نخست وزیر جنید اعلام می‌کند که قرارداد ۱۹۱۹ را لغو کرده است. قنصل خندید و گفت در زبان انگلیسی ما ضرب المثلی داریم که می‌گویند گربه مرده را کسی چوب نمی‌زند. قرارداد مرده بود و احتیاج به لغو کردن نداشت.

شبی آقای مستوفی الممالک به بنده فرمودند عقیده آقای وثوق الدوله این است که عقد قرارداد به نفع و صلاح مملکت بوده و ایشان حاضرند از عمل خود (یعنی از بستن این قرارداد) در مجلس دفاع کنند. عرض کردم عقیده ملت ایران، که خود جنتاب عالی یکی از

آنها هستید، کاملاً برخلاف عقیده وثوق الدوله است. چون متخصصان علم جزا معتقدند که اگر کسی مرتکب چند فعل خلاف شد باید او را برای فعلی تعقیب کرد که اشد مجازات را در قانون داشته باشد، به پیروی از همین اصل، من به شرح بزرگترین خیانتی که آقای وثوق مرتکب شده‌اند می‌پردازم که عبارت از بستن همین قرارداد است.

مفهوم قرارداد ۱۹۱۹ چیزی نبود جز تسلط دادن یک دولت مسیحی بر یک دولت مسلمان، یا اگر بخواهیم همین مطلب را به زبان ساده و وطن پرستی بیان کنیم، معنی قراردادی که ایشان بستند اسارت و بندگی ملت ایران در مقابل انگلستان بود... آقای وثوق الدوله برای اینکه تیرشان خطا نکنند برخلاف اصل ۲۴ قانون اساسی (در این موقع حالت گریه به ناطق دست داد) بلی، برخلاف نص صریح اصل ۲۴ قانون اساسی که می‌گوید:

«بستن عهدنامه‌ها و قولنامه‌ها، و اعطای امتیازات تجاری و صنعتی و فلاحی، اعم از اینکه به اتباع داخله باشد یا به کشورهای خارجی، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.»

ایشان برخلاف نص صریح این ماده، قراردادی را که با انگلیسیها بسته بودند پیش از آنکه به تصویب مجلس برسانند، به معرض اجرا گذاشتند و اجرای هر قراردادی، قبل از تصویب شدنش در مجلس، برخلاف اصل ۲۴ قانون اساسی و مشمول مجازات است زیرا شرط «تصویب شدن قرارداد در مجلس» که در این ماده منظور شده یک امر تشریفاتی نیست که در ماهیت قضیه مؤثر نباشد بلکه درست به همین دلیل در قانون اساسی گنجانده شده که جلوه قراردادهای مضر را بگیرد و آنها را از حیطه اعتبار ببندارد.

اگر نخست وزیر مملکت قراردادی با بیگانگان بست و آن را پیش از تصویب شدن در مجلس به معرض اجرا گذاشت، و سپس موقعی که قرارداد به مجلس آمد، نمایندگان آن را رد کردند و خسارت‌هایی متوجه یکی از طرفین قرارداد شد، جبران آن خسارت به عهده کیست؟ آیا امضا کنندگان قرارداد باید جبران کنند؟ یا اینکه طرف خسارت دیده، به اعتبار اعضای وزیرانی که آن قرارداد را تصدیق کرده‌اند، حق دارد خسارت خود را از دولت طرف قرارداد مطالبه کند؟

به این دلیل است که در قانون اساسی تأکید شده هیچ قراردادی بدون تصویب مجلس شورای ملی معتبر نیست و سندی را هم که اعتبار ندارد قانوناً نمی‌شود به معرض اجرا گذاشت. توضیحاً باید عرض کنم که فایده قرارداد (در چشم عقائد آن) چنان محرز و مسلّم شده بود که دیگر لازم ندانستند شرط تصویب شدنش را در مجلس، به متن قرارداد الحاق کنند. نیز برای اینکه تیرشان بهتر به هدف بنشیند، به غصب حقوق ملت اقدام کردند

و با دخالت صریح در انتخابات، همان کسانی را که تعهد قبلی سپرده بودند در صورت انتخاب شدن به نمایندگی مجلس، به نفع قرارداد رأی بدهند از صندوقهای انتخابات بیرون آوردند. چقدر فرق است میان سپهسالار (محمد ولی خان نصرالسلطنه خلعت بری) و آقای وثوق الدوله! موقعی که دولتین روس و انگلیس از سپهسالار (نخست وزیر وقت) تقاضای استقرار نظارت مستقیم بر شئون مالی و نظامی کشور کردند، با اینکه اطلاعات و معلومات وثوق الدوله را نداشت، با نوشتن دو کلمه: «به علت فورس ماژور امضا می کنم» قراردادی را که می خواستند بر وی تحمیل کنند، چنان بی اثر کرد که سرانجام خود دولتین روس و انگلیس از اجرای آن چشم پوشیدند.

اما موقعی که خواستند قرارداد ۱۹۱۹ را ببندند گشتند و مردی را پیدا کردند که دارای هوش و درایت لازم برای این کار بود و آقای وثوق الدوله هم برای اینکه حسن خدمت خود را عملاً نشان بدهند تمام هوش و معلومات خود را بکار بردند که یا چیزی به خارجیان ندهند یا اینکه اگر می دهند چنان بدهند که طی مراحل بعدی با اشکال خاصی روبرو نگردد. به این دلیل، اقداماتی قبل از بستن قرارداد، و بعد از بستن آن، انجام دادند که برخلاف قانون، برخلاف اصول اخلاقی، و برخلاف مصالح عالی مملکت بود. آقای وثوق الدوله در تمام ادوار زمامداری خود ضربه های مهمی به اخلاق این مملکت زده اند... آیا دستگیر کردن هفده نفر (که معترض به اعمال ایشان بودند) در مجلس روضه خوانی، در خانه خدا، یعنی در مسجد شیخ عبدالحسین، و در خارج از مسجد، و حبس چندین ماهه آنها در زندان قزوین — به این قصد که دیگران مرعوب شوند و به چشم خود ببینند که مخالفت با قرارداد چه عواقبی در پی دارد — آیا این اعمال مخالف و مغایر با قانون نیست؟

آیا همین پولهایی که برای بستن قرارداد دریافت کرده اند، به تنهایی برای محروم کردن ایشان از حق وکالت و وزارت کافی نیست؟ آیا وثوق الدوله مشمول ماده ۷۲ قانون مجازات عمومی نیست که می گوید:

« هرگاه شخصی با دول خارجی، یا مأموران آنها، داخل در اسباب چینی (بند و بست) شود. آنها را به خصومت یا جنگ با دولت متبوعش و ادار سازد، یا وسایل و امکانات چنین اعمالی را برای آنها فراهم کند، به حبس ابد در دژهای نظامی محکوم خواهد شد ولو اینکه بند و بست ها و تحریکاتش در کمک کردن به خارجیان مؤثر واقع نشده باشد. »

آیا بیاتیه مترنسینگ Mc. Lansing وزیر خارجه آمریکا در پاریس به تاریخ پانزدهم اوت ۱۹۱۹ که در آن رسماً اشعار شده:

« آمریکا بیهوده سعی کرد تا وسایل حضور هیئت نمایندگی ایران را در کنفرانس



صلح پاریس فراهم سازد. بیهوده کوشید تا ایتان بتوانند عرضحال خود را به گوش جهانیان برسانند. حتی مساعی ملیون ایرانی در پاریس که نمایندگان آنها می خواستند با لرد کرزن ملاقات و مذاکره کنند به جانی نرسید. چرا؟ برای اینکه وزیر مختار انگلیس در تهران (سر پرسی کاکس) با دسته کوچکی از سیاستگران ایرانی وارد بند و بست شد و پیمانی محرمانه با آنها بست. این دسته کوچک از سیاستگران که بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی (۱۹۱۸-۱۹۱۴) زمام امور کشور را بدست گرفته بودند، هیئت ملیون ایرانی را که مشغول تلاش و دوندگی در پاریس برای احقاق حقوق کشورشان بودند، از کاربردکنار کردند و خلاصه یک بازی خطرناک و محرمانه پشت سر دولتهای معظم صورت گرفت و همه آنها را در مقابل عملی انجام یافته قرارداد.

آیا مضمون این بیانیته دلالت بر بند و بست نهانی با سفیر یک دولت خارجی (انگلستان) نمی کشد؟ آیا اظهارات روشن وزیر خارجه آمریکا، جای تردیدی باقی می گذارد که این دسته کوچک از سیاستگران ایرانی (آقای وثوق الدوله و دار و دسته اش) قرارداد را قبلاً به طور مخفیانه بسته بودند ولی چون زمینه برای افشای مواد آن آماده نبود، متن قرارداد را چند ماه بعد، یعنی در تهم اوت ۱۹۱۹، فاش کردند؟<sup>۲</sup>

آقای وثوق الدوله در آن تاریخ که قرارداد را می بستند مسلماً از این نکته خبر داشتند که اگر وجود خارجیان برای یک کشوری (مثل ایران) مفید و ثمربخش می بود، در آن صورت سایر کشورها نیز برای تقلیل زحمت و افزایش سود (که دو هدف عمده علم اقتصاد است) از همین رویه پیروی می کردند و زمام امور خود را بدست مستشاران خارجی می سپردند تا آنها کار کنند و اینها سود ببرند!

اگر رقیبت و بندگی خوب بود هیچ ملتی در دنیا حاضر نمی شد برای رهائی از زنجیر رقیبت این همه جنگهای خونین راه بیندازد و اینهمه تلفات جانی و مالی بدهد.

آقای وثوق که خود از مالکان مجرب این کشورند خوب می دانند که اگر کسی ده خرابی را اجاره و آباد کرد، هیچ وقت نسبت به مالک اصلی آن ده خوشبین نخواهد بود و هیچ وقت نخواهد خواست که آن مالک، یا اولادش، بابی از ابواب شرایع را بخوانند و معنی غبن را درک کنند. بلکه دلش می خواهد که همه آنها در جهل مطلق بمانند و هرگز ادعائی (برای احقاق حق خود) پیش نکنند.

۲- تقی زاده در خاطرات منتشر نشده اش می نویسد:

« متن قرارداد در لندن تنظیم شده بود و مذاکرات تهران بیشتر جنبه تشریفاتی داشت به این معنی که انگلیسی ها فقط اصلاحات مشخصی را که در جریان مذاکرات تهران از طرف حکومت وثوق الدوله پیشنهاد شد پذیرفتند و بگرنه در مرحله آخر همان پیش نویس فرستاد شده از لندن، به عنوان متن رسمی قبول شد. »

### چهار دلیل بر ردّ قرارداد

یکی از دوستان آقای وثوق چند روز قبل به بنده می گفت موقعیت آتروزی ایران ایشان را به بستن قرارداد مجبور کرد زیرا در آن ایام ارتش انگلیس قفقاز و بین النهرین را متصرف بود و حتی در خود ایران هم انگلیسی ها قوای نظامی داشتند. لذا هر کس دیگر جای ایشان بود تاچار بود قراردادی را که انگلیسیها می خواستند امضا کند. بنده با چهار دلیل این شخص را مجاب کردم:

۱- اولاً اشغال نظامی قفقاز و بین النهرین (عراق) از طرف انگلیسیها، یک امر دائمی نبود و فقط مقتضیات جنگ آنها را وادار به این عمل کرده بود کما اینکه پس از خاتمه جنگ، نیروی نظامی بریتانیا قفقاز را تخلیه کرد و پی کار خود رفت.

۲- ثانیاً تصرفات نظامی یک کشور (مانند بریتانیا) در کشورهای همسایه ایران (نظیر قفقاز و عراق) دلیل بر این نتواند بود که از حق حاکمیت خود چشم پوشیم و آن را دو دستی تسلیم دولت اشغالگر کنیم. البته اگر دولتی ضعیف و ناتوان باشد و نتواند از حاکمیت و تمامیت ارضی خود در مقابل دولتی زورمند دفاع کند ممکن است عملاً تسلیم گردد ولی سند تسلیم را هرگز نباید به طور رسمی امضا کرد. گیرم مملکت دچار تهدید شده بود اما این تهدید دائمی نبود. کشور ما در قرن کنونی خیلی از این تهدیدها دیده ولی استقامتی که به خرج داده باعث نجاتش گردیده است. به آن شخص که از آقای وثوق دفاع می کرد گفتم این استدلال شما مثل این است که جمعی در کمین قتل کسی باشند و او قبل از کشته شدن انتحار نماید. اگر کسی مقتول شد ورثه می تواند از قاتل دیه بخواهد ولی اگر کسی خودش را کشت باید جهتم را طواف نماید. هرگونه تصرفی که از روی میلاک باشد صحیح است و جای چون و چرا درش نیست مگر اینکه به یکی از جهات قانونی بی اعتباری ملاک ثابت گردد. تشخیص حسن میادیت و قبح اسارت چیزی نیست که نیازمند معلومات و تحصیلات عالی باشد. این مطلب مثل آن اصل معروف و پیش پا افتاده الکل اعظم من الجزء، از بنیهیات است و هر کسی که مختصر فهمی داشته باشد می داند که حکومت کردن بر یک ده خراب بهتر از اسارت در یک مملکت آباد است. بنابراین، هر ایرانی که دیانت مند است، هر کدام از اتباع این کشور که شرافتمند است، باید تا آنجا که در قوه و امکانش هست روی دو اصل از وطن خود دفاع کند و خود را تسلیم هیچ قوه خارجی ننماید. این دو اصل عبارتند از اصل اسلامیت و اصل وطن پرستی.

۳- ثالثاً بنده نمی توانم این استدلال را بپذیرم که آقای وثوق الدوله در بستن قرارداد منجبور بوده اند. زیرا همان ماده اول قرارداد (که حفظ استقلال ایران را به ظاهر تأیید می کند) حاکی است که ایشان در قالب عباراتی فریبنده می خواسته اند طبقه عوام ملت را

اغفال نمایند ولی واقعیت خوشبختانه خیلی زود علنی شد و همگان فهمیدند آن ملت‌ی که زمام امور دارائی و قوای مسلح در دست خارجی باشد استقلال ندارد.

۴- رابعاً این استدلال را (که ایشان در بستن قرارداد مجبور بوده‌اند) به یک دلیل دیگر هم می‌توان رد کرد و آن اینکه آقای وثوق‌الدوله حق العمل امضای قرارداد را از انگلیسی‌ها دریافت کرده‌اند و کسی که در مقابل عمل خود پول گرفت معلوم می‌شود راضی است و دیگر نمی‌توان او را مجبور قلمداد کرد. اما مپهسالار مرحوم که پول نگرفته بود یا قید دو کلمه مختصر: «فورس ماژور» مجبوریّت خود را در امضای سندی که پیش گذاشته بودند ثابت و نوشته را بی اعتبار کرد.

مستمع من پس از شنیدن این دلایل خودش تصدیق کرد که حق با من است و مخصوصاً قبول کرد که سرشت بعضی از سیاستمداران ما طوری است که منظره پول زبان آنها را الکن می‌نماید.

ای نمایندگان مجلس: چشم ملت ایران سیاه شد بسکه از بعضی رجال این مملکت خطاکاری و خیانت دید!

ای برگزیدگان ملت: همان چشمها از انتظار سفید شد از بس که محاکمه رجال خاین و وطن فروش را ندید!

در مملکتی که مردمانش تا این حد فراموشکار باشند قهری است که رسم خیانت به وطن اندک اندک از پیران به جوانان نیز سرایت می‌نماید.

این سؤمین یاری است که آقای وثوق‌الدوله که مدتی به علت کج رویها و خطا کاریهای خود از صحنه سیاست دور بوده‌اند، دوباره پا به گود سیاست می‌گذارند و جلو چشم من و شما تطهیر می‌شوند!

اشخاص پاکدامنی مثل آقای مستوفی السالک مکلفند که اصل مجازات و مکافات را عملاً رعایت کنند تا اینکه دست خاینان از کار کوتاه گردد، افراد وطن پرست برای خلعت به این آب و خاک تشویق شوند، و نسبت به آتیه کشور خود امیدوار باشند.

### نطق مدرس

فرمایشات آقای دکتر مصدق دارای سه جنبه بود: یکی جنبه شخصی مسئله بود یعنی میزان دخالتی که آقای وثوق‌الدوله (به عنوان نخست وزیر وقت) در بستن این قرارداد داشته‌اند که البته از این حیث خودشان دفاع خواهند کرد. مثلاً آقای دکتر مصدق صحبت از پولی کردند که ظاهراً آقای وثوق گرفته‌اند یا آن مطالبی که از قول وزیر خارجه آمریکا و غیره نقل کردند که من هیچ گونه اطلاعی از اینها ندارم و شخص ایشان باید دفاع کنند

(وثوق الدوله — بنده خودم دفاع خواهم کرد.)

یکی جنبه دولتی این قضیه است به این معنی که عمل گذشته فلان وزیر، تا کجا در حیثیت کابینه فعلی مؤثر است. این مطلبی است که طرفداران آقای مستوفی که قریب هفتاده نفر از وکلای مجلس هستند — و خود بنده یکی از آنها هستم — باید دفاع کنند. آقای مصدق السلطنه ضمن بیانات خود فرمودند که آقای رئیس الوزراء (= نخست وزیر) باید اشخاصی را به عضویت کابینه انتخاب کنند که محل اطمینان باشند. البته جواب این قسمت از حرفهای آقای دکتر مصدق را خود آقای مستوفی الممالک یا طرفداران ایشان خواهند داد. این هم یک جنبه دیگر قضیه.

اما قضیه مورد بحث، جنبه ثالثی هم دارد که می شود آن را جنبه تخصصی قضیه نامید. یعنی جنبه فقهاتی قضیه (به اصطلاح من) و جنبه حقوقی قضیه (به اصطلاح دیگران).

در این ده سال اخیر بعد از جنگ بین الملل (اول) وقایع بسیار مهم در ایران اتفاق افتاده است که یکی از آنها مسئله مهاجرت است. دیگری مسئله قرارداد، سومی مسئله جمهوریت، چهارمی مسئله تغییر سلطنت. همه این مسائل در عرض هفت هشت سال اخیر در مملکت ما پیش آمده. در کنار این مسائل بزرگ، مسائل نسبتاً کوچکتری هم بوده است. نظیر مسئله میرزا کوچک خان، قتل کلنل محمد تقی خان، و مسئله شیخ محمد خیابانی. اینها مسائل کوچک زمان ما بودند که از بطن همان مسائل بزرگ بوجود آمدند. همه این مسائل صورتی دارند و سببی. ظاهری دارند و باطنی.

با همه ارادت، ادب، و کوچکی که نسبت به آقای نخست وزیر (مستوفی الممالک) دارم، معتقدم که همه این مسائل بالاخره باید روزی حل شود و من محلی بهتر از این مجلس (مجلس شورای ملی) و دولتی انب (= مناسبتر) از این دولت سراغ ندارم. نمایندگان مجلس فعلی همه آدمهای خوبی هستند. بعضی از آنها چهار دوره بعضی سه دوره، وکیل بوده اند، این مسائل باید در اینجا حل شود و این طور نشود که ما هر روز صبح سر از خواب برداریم و ببینیم که فلان روزنامه که مطلبی برای نوشتن نداشته، دوباره مسئله مهاجرت را پیش کشیده، یا فلان روزنامه دیگر که برای تهیه اخبار لنگ بوده است، مسئله قرارداد را مطرح کرده.

همه این مطالب باید حل شود، خود بنده که امروز در اینجا خدمت آقایان ایستاده ام، در سه قسمت از این فضاها (مهاجرت — قرارداد — جمهوریت) پیشقدم و بازیگر میدان بوده ام.

### قضیه مهاجرت<sup>۱</sup>

در قضیه مهاجرت، خود آقای رئیس الوزراء (مستوفی الممالک) هم با ما موافق بودند. بنده و آقای سلیمان میرزا و عده‌ای دیگر جزء مهاجران بودیم. یک مشت از آقایان عقیده داشتند که این مهاجرت به صلاح و صرفه مملکت است. مثنی دیگر معتقد بودند که به ضرر مملکت است. مسائل سیاسی عموماً نظری و نسبی است. هر کسی یک جور عقیده‌ای دارد. در هر صورت دو دسته شدند. من از آن دسته بودم که عقیده داشتند مهاجرت به خیر و صلاح مملکت است. به مهاجرت رفیم و هرگز از کسانی که عمل ما را به صلاح مملکت نمی‌دانستند غیبت و بدگویی نکردیم. خودم صاحب عقیده بودم و رفتم. پول هم از آلمانها گرفتیم و خرج کردیم....

یکی از نمایندگان (عدلی) - خیانت کردید.  
 زنگ شدید مؤتمن الملک پیرنیا رئیس مجلس (در حال خطاب به آن نماینده) -  
 آقای عدلی به شما اخطار می‌کنم که استعمال کلمه خیانت از وظایف محکمه است و شما حق بکار بردن آن را در اینجا نسبت به یک نماینده مجلس ندارید. (صحیح است).

مدرس - «... نه خیر، خیانت نکردیم. برای انجام هدف پول لازم داشتیم و

۱- مسئله مهاجرت که داستانی بسیار طولانی دارد از نتایج مستقیم جنگ جهانی اول و معلول رقابت دولتهای منخاصه در خاورمیانه بود.

در جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) عده‌ای از سیاستمداران ایران نظیر فرمانفرما، ناصرالملک، سپهسالار و لوق‌الدوله، طرفدار همکاری با متفقین (روسیه تزاری - انگلستان - فرانسه - ایتالیا) بودند در حالی که دسته دوم سرکوب از افرادی نظیر مرحوم مدرس، سلیمان میرزا، تقی زاده، و رضاقلی خان مافی (نظام‌السلطنه) ترجیح می‌دادند که ایران با متفقین (آلمان - عثمانی - اتریش) همکاری کند. در مجموع می‌توان گفت که دسته دوم صحیح‌تر فکری کردند زیرا سیاستمداران دسته اول طالب همکاری با دو دولتی بودند (یعنی روسیه تزاری و انگلستان) که اگر در جنگ فاتح می‌شدند ایران را تحت قرارداد ۱۹۰۷ میان خود تقسیم می‌کردند. همکاری با این دو دولت بد نیت، در حکم همکاری گوسفند با پلنگ نیبزدندان بود. از این جهت، و هیران دهنه دوم که امکان ضلالت سیاسی را در ایران دشوار می‌دیدند (زیرا قسمت عمده خاک کشور تحت اشغال قوای نظامی روس و انگلیس بود) به اسلامبول مهاجرت کردند و پیش از ورود به خاک عثمانی حکومت مهاجری هم در کرمانشاه تشکیل دادند که در آن نظام‌السلطنه مافی نخست‌وزیر و مرحوم مدرس وزیر دادگستری بود. انقلاب روسیه، و پس از آن شکست آلمان و اتریش و عثمانی از متفقین، نقشه تجزیه ایران را به طرز محجزآسا بهم زد و مهاجرین نیز پس از مدتی به ایران بازگشتند. این سفر که به سفر مهاجرت معروف شد غیر از آن سفر مهاجرت علما به قم در بدو انقلاب مشروطیت است که خود داستانی جداگانه دارد.

اما نهضت جمهوریست، نهضتی بود که به تقلید از جنبش انقلابی عثمانی، برای مدتی در ایران تضح گرفت و هدفش تبدیل رژیم سلطنتی ایران به رژیم جمهوری و انتخاب نخست‌وزیر مقتدر وقت (رضاخان پهلوی) به ریاست جمهور بود که در اوایل کار می‌خواست نقش آتاتورک را در ایران بازی کند. این نهضت را مراجع تقلید شیعیان (مقیم عتبات) و علمای طراز اول ایران (که در رأس آنها باز هم مرحوم مدرس فرزادانت) بهم زدند.

مسئله قرارداد و نقش تاریخی مدرس در الفاء آن، جزء بدیهیات تاریخ معاصر است و هیچ گونه نیازی به توضیح

خرج هم کردیم و خسارتهائی هم وارد شد. الآن هم که در خدمت آقایان استادها هم هنوز بر سر این عقیده باقی هستیم که این کار ما (تشکیل حکومت مهاجر) متضمن فواید سیاسی بود. رجوع کنید به میاسیون دنیا. حالا چه کسی باید تشخیص بدهد که این کار من خوب بوده است یا نه؟ آیا در عمل خود مقصّر بوده‌ام یا نه؟ بلی، اگر محکمه صالحی تشخیص داد که مقصّر بوده‌ام، در آن صورت البته باید مرا مجازات کرد.

بعد از بازگشت از مهاجرت آمدیم تا تهران، با خوفهای زیاد، با زحمات زیاد. مملکت منظره غریبی به خود گرفته بود. فحطی در سراسر کشور بیداد می کرد. قوای نظامی بیگانه بر کشور مستولی بود. در آن موقع هم کابینه آقای مستوفی الممالک زمام امور کشور را بدست داشت. بنده پس از ورود به تهران یکسره رفتم خلعتشان و آنچه را که سر راه دیده بودم بیان کردم. وضع عمومی کشور را برایشان تشریح کردم و گفتم که چگونه فحطی از یک طرف، و قوای روس و انگلیس از طرف دیگر، مملکت را به ویرانی کشیده است به حدی که در سرنامسر راه خانقین به تهران، نیم فرسخ به نیم فرسخ چهار تا آدم سالم پیدا نمی شود. حالا در آن تاریخ چه مذاکراتی صورت می گرفت، وضعیت انگلیسها چگونه بود، چیزی است که همه می دانند و من نمی خواهم در اینجا به شرح مجدد تاریخ پردازم. بالاخره پس از مدتی عقیده من و جمعی دیگر بر این شد که کابینه جدیدی تحت ریاست وثوق الدوله سرکار بیاید. عمر این کابینه قریب یک سال و نیم طول کشید. و در این یک سال و نیم، نوعی نظم صوری در مملکت برقرار شد. بعد مسئله قرارداد پیش آمد. همانطور که در سایر مسائل سیاسی اختلاف نظر وجود داشت در مسئله قرارداد هم اختلاف نظر پیدا شد. آنچه من توانسته‌ام به دقت بشمارم و ضبط کنم در تمام ایران عمال و کارکن های قرارداد هستند نظر بودند که اسامی همه شان را در کتاب زردی که بعد از مرگ منتشر خواهد شد یک یک یادداشت کرده‌ام. لیکن خود من با قرارداد مخالف بودم. وعده زیادی از وکلای ملت که در این مجلس نشسته اند عین این مخالفت را داشتند. وضعیات هم خیلی سخت بود، بگیر و ببند بود. حبس و تبعید بود. صاحبان عقاید مختلف زیاد بودند. لیکن خدا شاهد است که من یک لفظ توهین آمیز نسبت به موافقان قرارداد نگفتم زیرا اختلاف نظر ما با آنها اختلاف نظر سیاسی بود و در این گونه اختلافات فقط خدا می داند که عقیده کدامیک از طرفین صحیح و برحق است. اما من طبق عقیده ای که داشتم خود را مکلف به جنگ کردن با کسانی می دانستم که این قرارداد را بسته بودند. جنگ هم کردیم و شکستشان هم دادیم. و همه این اعمالی که صورت گرفت به خاطر اجرای عقیده ای بود که به آن ایمان داشتیم، زیرا در سرنامر مبارزات آن دوره همیشه بر این عقیده بودم — و هنوز هم هستم — که عمل عاقدان قرارداد، نوعی عقد

فضولی بوده است. (نمایندگان - صحیح است). از این نوع کارها خیلی از رجال ما در گذشته هم کرده و اسم آن را «مصحلت وقت» گذاشته اند. ولی در مرحله نهانی مالک کشور ما مجلسیانیم که باید اعمال آنها را تصویب یا رد کنیم. (نمایندگان - صحیح است)

فرض کنید عده ای بروند در منزل من و بدون اجازه من دختر مرا برای کسی عقد کنند (خنده حضار). این عقد فضولی است و پیشری ارزش ندارد. به هر حال کمر هست بستیم و به کمک ملت - چون من اتکایم همیشه به ملت است - و به کمک رابطه ها و وسایل خاصی که در اختیار داشتیم - و همین رابطه ها و وسایل خاص هستند که مرا کمک می کنند تا خواسته حقیقی ملت را تشخیص دهم - توانستیم مبنای قرارداد را بکلی منهدم سازیم. تشکیلات پلیس جنوب،<sup>۱</sup> مستشار انگلیسی آقای پارپیچ<sup>۲</sup> (خنده حضار) و سایر سازمانهای ناشی از قرارداد را بهم زدیم. الآن در همین مجلس هیچ بعید نیست که عده ای قلباً موافق قرارداد باشند. با آنها هم کار می کنیم و عداوتی با هم نداریم. زیرا این مسائل کلاً نظری است. البته تکلیف من که به مضر بودن قرارداد اعتقاد داشتم همان بود که انجام دادم. ولی یک معامله فضولی که جلوی من گرفته شد و نقشة عقداش بهم خورد، حالا اینهمه جنجال و غوغا در باره اش برای چیست؟ یکی خواست عیای مرا ببرد. زدم تو گوشش و نگذاشتم ببرد. آنها هم نبرد. حالا چه کارش باید کرد؟ (یکی از نمایندگان - باید جلیش کرد چون نیت دزدی داشت)

مدرس - این که حرف نشد. به صرف اینکه می خواست فلان عمل خلاف را بکنند، نمی توان او را مجازات کرد. آنچه مهم است این است که او در نقشة ای که خیال اجرا کردنش را داشت موفق نشد. هیچکس را به صرف داشتن نیت بد نمی توان مجازات کرد. من هم دلم می خواهد که تمام جواهرات دنیا، حتی انگشتر شماء مال من باشد. آیا این مجازات لازم دارد؟ عیای مرا فرضاً حاج محتشم السلطنه خواست بردارد و بفروشد و من جلوی من را گرفتم، آیا این مجازات لازم دارد؟.....

در مسئله قرارداد هم وضع به همین منوال است. آیا عمل وثوق الدوله خطا بوده؟ آیا در انجام وظیفه قصور کرده؟ آیا اشتباه کرده؟ من نمی دانم. همه اینها باید در یک محکمه صالح بررسی شود. این قبیل کارها کار محکمه است. کار مجلس نیست. محکمه ای لازم

۱- پلیس جنوب یا لس-پس-آر- نام تشکیلات نظامی انگلیسیها در جنوب ایران که سرانگشتر ایرانی و افسرانش انگلیسی و هندی بودند. این سازمان نظامی به طور کلی لومر انگلیسیها را در ایالات جنوبی ایران اجرا می کرد.

۲- مقصود مرحوم مدرس از آقای پارپیچ، مستر آمرمنتر اسمیت، مستشار نام الانگلیسی بود که برای اداره امور دارائی ایران (تحت قرارداد ۱۹۱۹) استخدام شده و به ایران آمده بود.

است که در آن قاضی قبلاً دلایل طرفین را بشنود و سپس رأی صادر کند. البته اگر قاضی تشخیص داد که شخص فاعل در عمل خود تقصیر عمدی داشته، آنوقت باید تعیین مجازات برایش کرد. و الاً برای معامله فضولی، آنهم موقعی که جلوی پیش گرفته شده، چه مجازاتی می‌خواهید تعیین کنید؟ اگر خدای نخواست از این معامله فضولی نتیجه بدی عاید مملکت شده بود، آنوقت لازم بود محکمه تشکیل شود و عامل عمل کیفر ببیند. در همین سفر مهاجرت که هم اکنون شرحش را می‌دادم ما چهار هزار زاندارم بر باد دادیم. اگر بخواهند ما را برای این کار محاکمه کنند حتماً یک محکمه قضائی لازم است که بنشیند حرفهای ما و دلایل مخالفان هر دو را بشنود و رأی صادر کند. در جریان این سفر آلمانها می‌گفتند تا قصر شیرین نه کرور به حکومت مهاجر قرض داده‌ایم یازده کرور دیگر هم می‌دهیم و شما یک قبض بیست کروری به ما بدهید. گفتیم ما پولها را می‌گیریم اما رسید نمی‌دهیم (خنده حضار). گفتیم ما مشترکیم، شما پول و اسلحه دارید، و ما هم آدمهای لختی هستیم. می‌خواهید می‌مانیم، نمی‌خواهید می‌رویم (خنده حضار). حالا همه اینها مسائل سیاسی است که اگر بخواهیم کسی را به خاطر اجرای آنها محاکمه کنیم حتماً باید محکمه قضائی تشکیل دهیم. ولی در مجموع، عقیده شخصی من این است که هر کسی حق دارد طبق تشخیص و اعتقاد خود کار کند. خدا شاهد است از وقتی که همین آقای وثوق الدوله از کار افتاد و رفت فرنگ، من حتی یک دفعه هم اسمش را به بدی نبردم. برای اینکه تقصیرش (در غیاب محکمه صالح) برآیم ثابت نشده است.

مسئله پول گرفتن ایشان را هم که آقای دکتر مصدق اشاره فرمودند، من نمی‌دانم و خود آقای وثوق الدوله حتماً توضیح خواهند داد. البته هر کس حق دارد عقیده خود را به صراحت ابراز و از کاری که به آن معتقد بوده دفاع کند. اما مسئله‌ای که من در نظر دارم این است:

ما در آینده می‌خواهیم بوسیله همین اشخاص خدمتهای بزرگ برای کشورمان انجام دهیم. بعد از این انقلابات و حوادث گوناگون که بر سر این مملکت آمده، می‌خواهیم کارهای مهم صورت دهیم. اما اگر اساسی تمام رجال کشور را که در گذشته کارهائی برخلاف میل ما انجام داده‌اند خط بزنیم. بگوئیم وثوق الدوله به درد نمی‌خورد، اخوی اش (قوام السلطنه) به درد نمی‌خورد، مدرس به درد نمی‌خورد، برادر مدرس به درد نمی‌خورد، پس چه کسی باقی می‌ماند که مملکت از وجودش استفاده کند؟



### مسئله جمهوریت

در مسئله جمهوریت هم همین طور شد. یک دستی بیرون آمد و مردم را تحریک کرد که جمهوریت برای ایران خوب است. عده‌ای طرفدار این فکر بودند و جمعی دیگر (منجمله مخلص) عقیده داشتند که جمهوریت به صلاح ایران نیست. طرفین زور زدند. آن طرف دید صرفه ندارد ول کرد. غوغای جمهوریت خوابید و موضوع هم منتفی شد. حالا آیا صحیح است که من هر جا بنشینم و تنقید از موافقان جمهوریت بکنم؟ آنها یک نظر سیاسی داشتند. و مخالفین یک نظر دیگر. و در هر صورت حال که اصل مسئله بکلی از بین رفته است، آیا صحیح است که من دیگر به هیچ وجه با آن سه چهار نفری که طرفدار جمهوریت بودند کار نکنم؟ آیا صحیح است که آنها را ول کنم؟ باید در این قبیل مسائل سوء نیت طرف را با رأی محکمه صالح ثابت کرد و آن وقت برایش مجازات گذاشت. به صرف داشتن اختلاف نظر سیاسی نمی شود کسی را محکوم کرد و به رئیس الوزراء مملکت گفت که چون بعضی از وزرای شما در گذشته بعضی کارها کرده اند، در آینده هرگز نباید مصدر مشاغل دولتی گردند.

بلا تشبیه، بلا تشبیه، آمدند خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که شما چرا راضی به حکمین شدید؟ بیاید توبه کنید. حضرت فرمود آخر شما مرا وادار کردید. اکنون می پرسم: آیا صحیح بود به صرف اعتراض یک مشت خوارج، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از خلافت محروم کرد؟

### مسئله تغییر سلطنت

نیز طرد الالباب عرض می کنم: در این مملکت تغییر سلطنت شد.<sup>۴</sup> من در جریان مبارزات مربوط به این قضیه نبودم. اما اکنون مواظبم و اگر دیدم که پادشاه مملکت موافق قانون اساسی حکومت می کند، برایش خدمت می کنم. اگر دیدم برخلاف قانون اساسی قدم بر می دارد به جنگش می روم. امروز دستور کار ما قانون اساسی است. هر چه قانون اساسی گفته است باید اجرا شود. نسبت به این شاهی هم که داریم هیچ گونه نظریه نداریم.<sup>۵</sup> اگر طبق قانون اساسی حکومت کند برایمان محترم است....

اگر خیلی خسته شدید حکایتی برایتان نقل می کنم. شاعری در زمستان برای ملاکی قصیده گفت — آقای ملک، فکران راحت باشد منظورم از آن شاعر شما نیستید<sup>۶</sup> —

۴ — اشاره به تغییر سلسله قاجار و تأسیس سلسله پهلوی.

۵ — منظور مدرس از «شاهی که داریم» رضاشاه پهلوی است که در این تاریخ تقریباً ده ماه از سلطنتش

می گذشت. ۶ — اشاره به مرحوم ملک الشعرای بهار نماینده مجلس و معاون مدرس در فراکسیون اقلیت مجلس.

(خنده حضار) رفت خانه آن ملاک و دید در اطاقی گرم پای بخاری نشسته است. قصیده را خواند. ارباب خوشش آمد. صد خروار گندم حواله به عهده میاشرش نوشت که به شاعر قصیده سرا بدهد. آن بیچاره هم حواله را گرفت و گذاشت توی جیبش و نگهداشت تا سرخرمن. سرخرمن که شد رفت پیش مباشر. او نگاه کرد و دید اربابش صد خروار گندم حواله کرده است در صورتی که می دانست اربابش بقدری خسیس است که گندم را دانه دانه می شمارد. خیلی تعجب کرد و گفت آقا اجازه بدهید قبلاً ارباب را بینم و بعد حواله شما را بپردازم. گفت عیبی ندارد. مباشر شب رفت پیش ارباب و حواله را نشان داد و گفت: آقا، این چیست که نوشته اید؟ او گفت: زمستان گذشته، شبی پای بخاری نشسته بودم این شاعر آمد بعضی شعرها خواند که ما خوشمان آمد، ما هم چیزی نوشتیم دادیم دستش که او خوشش بیاید. هیچ لزومی ندارد که توبه نوشته ام عمل کنی. (خنده حضار)

حالا ما گندم را دانه دانه می شماریم. آنوقت که از این پولهای میاه مسی رواج داشت، یک بار نیم شاهی من افتاد توی حوض. بعد از شش ماه که حوض را خالی می کردند از نوکر منزلم پرسیدم آن نیم شاهی چطور شد؟ ما حتی حساب نیم شاهی مان را داریم و پول مفت به کسی نمی دهیم. چیزی که هست باید صلاح و آتیه مملکت را هم در نظر گرفت. ذکاء الملک<sup>۷</sup> مرد محترمی است از وجودش باید استفاده کرد. از دیگران هم باید استفاده کرد. صد تا هم امثال ذکاء الملک داشته باشیم خوب است. فایده وجود این قبیل اشخاص در همین است که سر مسائل باز می شود. اگر خدای تخواست کسی نیت بد داشته باشد معلوم می شود. در نتیجه، دیگران عبرت می گیرند که نباید مرتکب نظایر آن کارها بشوند. و اگر هم کسی از راه سهو مرتکب عمل خلافی شده است سهوش را اصلاح می کند و ملتفت می شود که در آتیه باید مواظب اعمالش باشد. بالاخره انصاف باید داد کدامیک از ما از گناه و خطا میرا هستیم؟

ناکرده گناه در جهان کیست بگو آن کس که گنه نکرد چون زیست بگو؟

آقای وثوق الدوله یا عدل الملک<sup>۸</sup> ممکن است یک عقیده سیاسی داشته باشند و روی آن عقیده کار کرده باشند. من والله نه آن بیانیه وزیر خارجه آمریکا را که آقای دکتر مصدق قرائت فرمودند دیده ام و نه اثری بر آن مترتب می بینم. اگر آن پیش بینی هائی که در آن بیانیه شده، صورت عمل به خود گرفته بود، البته مسئله غامض می شد و جای تعقیب داشت. اما حالا که واقع نشده، دنباله مطلب را گرفتن چه فایده دارد؟ شیروانی آمد و عیای

۷- مرحوم میرزا محمد علی حن فروغی سیاستمدار مشهور ایرانی.

۸- مرحوم میرزا حسین خان دادگر که در ادوار سابق مجلس شورای ملی، چندین دوره ریاست مجلس را به عهده

مرا فروخت به عدل الملک و من قبول نکردم. خوب، معامله، معامله فضولی بوده است و به خودی خود هم منتفی شده است. عمل وثوق الدوله تأثیری در اراده صاحب مال (ملت ایران) نمی توانسته است داشته باشد. صاحب مال شما هستید. شما نمایندگان ملت هستید که باید ثروت و دارائی مملکت را حفظ کنید. هر قراردادی که دولت‌ها ببندند تا مجلس تصویب نکنند یک پول سیاه ارزش ندارد. (نمایندگان - صحیح است. بعضی از نمایندگان - اجنت).

### توضیح لازم

بیانات مرحوم مدرس در همان تاریخ سر و صداهای زیاد برانگیخت و پاره‌ای از جراید کشور تنقیدهای شدید از او و نطق دفاعیه اش کردند. منجمه مدیر روزنامه حیل المتین در همان شماره‌ای که خلاصه این نطق را درج کرد، تفسیری به این مضمون نوشت:

«... ما از بیانات آقای مدرس حقیقتاً سر در نمی آوریم. ایشان را از سالها پیشتر می شناسیم و در مدرسه صدر اصفهان که در محضر مرحومین آقا میرزا مهدی قمشه‌ای و میرزا جهانگیرخان فشقانی مشغول تلمذ بودند، بارها ملاقاتشان کرده و از کیاست و فراست و دانستی و بی طمعی شان اطلاع کامل داریم. و به همین دلیل خیلی متمجبیم و هیچ نمی دانیم دفاع ایشان را از عاقد قرارداد ۱۹۱۹ چگونه تعبیر کنیم! و عجب تر اینکه آقای مدرس در همان حالی که تمام ایرادات دکتر مصدق را قبول دارند باز هم می فرمایند: چون تیری که آقای وثوق پرتاب کرده بود به هدف نخورد نباید او را مقصر دانست و ملامتش کرد.

ما فقط آقای مدرس را به آیه شریفه «ولا تأخذ بهما راقه» متوجه ساخته و می پرسیم: اگر شخصی مرتکب عمل زنا شد ولی نطفه حرام منعقد نگشت، یا اینکه پس از منعقد شدن سقط شد، آیا فاعل عمل از حد شرعی معاف است؟ خود آقای مدرس بهتر می دانند که اساس کیفر و جزا در اسلام برای عبرت دیگران است و از گناه خاطمی، به این دلیل که آن گناه به نتیجه منتهی نشده، نمی توان چشم پوشید.

موقعی که آقای وثوق این قرارداد را بست هرگز تصور نمی کرد که جنینش سقط خواهد شد. اگر از آقای مدرس سؤال بشود که آیا شما راضی بودید این قرارداد عملی شود، چه جوابی خواهند داد؟ همه می دانند که ایشان از روز اول مخالف این قرارداد بوده‌اند و در بیانات اخیرشان هم تصریح فرمودند که نفس عمل بد بوده، منتها چون به نتیجه‌ای که مرتکبان در نظر داشته‌اند منتهی نشده، پس عامل فعل را باید رها کرد... اما ایشان فراموش می کنند که آقای وثوق آنچه در حیطه قدرتش بود برای اجرا شدن این قرارداد کرد، منتها موفق نشده...»

۰۰۰

آنهاشی که عمل مرحوم مدرس را، پس از شنیدن نطقهای تاریخی آن جلسه، مورد تنقید و نکوهش قرار دادند، از یکی از مهمترین خصایص آن مرد بزرگ، یعنی از رأفت و جوانمردی بی نظیرش، غافل بودند. مدرس هیچ گونه عقده و کینه نسبت به الدوله ها و السلطنه ها و رجال قدیمی کشور نداشت و در مبارزات سیاسی رسمش این بود که به محض اینکه پشت حریف را به زمین می زد دیگر زیاد متعرضش نمی شد و طرف را به حال خود رها می کرد که از شکستش پند بگیرد و دیگر گیرد کارهای خلاف نگردد.

از آن گذشته، نباید فراموش کرد که مدرس یک سیاستمدار معتمد طراز اول بود در حالی که مدیر حبل المتین روزنامه نگار بود و به اقتضای شغل و حرفه اش تا حدی به عوام فریبی عادت داشت. مدرس می دانست که وثوق الدوله خبط (و به قول بعضیها خیانت) کرده است. اما این را هم می دانست که او و برادرش (قوام السلطنه) و ذکاء الملک، هر سه مردانی باسواد، لایق، و متخصص در امور کشورداری هستند که در آتیه می شود از وجودشان استفاده های زیاد کرد (خدمات قوام السلطنه و ذکاء الملک در دو نقطه حساس تاریخ ایران، هرگز فراموش شدنی نیست). لذا (به عقیده مدرس) کنار گذاشتن این گونه رجال — به این دلیل که در گذشته مرتکب فلان عمل خلاف شده اند بی آنکه مملکت زبانی از خبطشان برده باشد — عملی صحیح نبود. خودش در ضمن همین نطق به صراحت تمام قبول کرد که:

«... اینها عملشان بد بوده ولی صلاح آتی مملکت را هم باید در نظر گرفت....»

البته گذشت بی اندازه یکی از نقاط ضعف مرحوم مدرس بود. اما وقتی که انسان به دریای عظمت و وجودش خیره می شود می بیند که این گونه ضعفها در مقابل آنهمه شجاعت، بزرگواری، و فراست سیاسی، حقیقتاً قطره ای بیش نیست. رحمة الله علیه.

جواد شیخ الاسلامی

### نطق وثوق الدوله

اولاً اجازه می خواهم از فرمایشات جناب آقای مدرس تشکر کنم و ثانیاً پیش از ورود به اصل موضوع و دادن جواب ایرادات و اعتراضات آقای دکتر مصدق، لازم می دانم مقدمه مختصری به عرض آقایان برسانم.

اجتهاد شخصی من همیشه این بوده که کسی که قدم به میدان سیاست می گذارد هرگز نباید از ایراد و اعتراض دیگران بترسد و هرگز نباید به مشکور شدن یا نشدن اعمال و مساعی اش بیش از اندازه اهمیت قایل باشد. بنده همیشه بر این اعتقاد بوده ام که در انجام

بعضی کارها که انسان فکرمی کند به صلاح مملکتش هست، هرگز نباید از محوشدن و جاهت یابر بادرفتن حسن شهرت ترمید.

و به پیروی از این منطق، همواره در شدیدترین مواقع قبول مسئولیت کرده‌ام و همیشه به پیروی از عقیده و وجدان خود کار کرده، هر آنچه را به صلاح مملکت بوده و می‌شده است آن را با کمترین محذور عملی کرده، بکار بسته‌ام.

با همه اینها عرض می‌کنم که بنده مدعی عصمت و مصونیت از خطا و زلل نیستم و هیچیک از آقایان هم نباید باشند. چه بسا که در تشخیصات خود سهو کرده باشم ولی اطمینان می‌دهم که هیچ وقت به عمد نخواست‌ام ضرری متوجه مملکت سازم. به عکس همیشه کوشیده‌ام که از وارد شدن این گونه ضررها به مملکت جلوگیری کنم.

### اوضاع عمومی دنیا در موقع بسته شدن قرارداد

بعد از این مقدمه، اول درباره قرارداد ۱۹۱۹ که نقطه برجسته اعتراض آقای دکتر مصدق است بحث می‌کنم. ولی قبل از ورود در ماهیت مطلب، فکرمی کنم تشریح وضع زمانی که این قرارداد در آن بسته شد، و نواحی مختصر، لازم باشد.

بسته آقایان محترم فراموش نفرموده‌اند که دوازده سال قبل حادثه بزرگ جنگ بین الممنی (جنگ جهانی اول) در اروپا اتفاق افتاد. در این کشمکش بزرگ جهانی دولت ایران بیطرفی خود را اعلام کرد. ولی چون امکانات و وسایل لازم برای حفظ این بیطرفی پیش بینی نشده بود، دول متخاصم هر کدام از طرفی بیطرفی ما را نقض و گوشه‌های مختلف کشور را به میدانهای جنگ تبدیل کردند. گروههای سیاسی مملکت و افراد ملت نیز، به علت ناتوانی دولتها، به علت حضور نیروهای اجنبی در خاک کشور، و بالاخره به علت تبلیقات روزافزون خارجیان، هر کدام خطامشی و سیاست خاصی برای خود انتخاب کردند که منتهی به پیدایش یک نوع آشوب و هرج و مرج فکری در سراسر کشور شد. در نتیجه، نیروهای نظامی و امنیتی مملکت که با زحمات و مخارج زیاد تشکیل شده بود از هم پاشید و اغتشاش و ناامنی و دزدی و غارتگری و خودسری و طغیان، چهارسوی مملکت را فراگرفت به حدی که در همین تهران قوای تروریزم و دستگاه آدم کشی رسماً مذهبی حاکمیت شده بود! حالا بگذریم از قحطی، گرسنگی، وبا، و سایر امراض مُسری، که بدبختیها و گرفتاریهای مردم را تشدید می‌کرد.

در مقابل تمام این بدبختیها، دست دولتهای وقت تهی و وسایل چاره کردن مشکلات از هر حیث مفقود بود. مالیاتهای داخلی بر اثر وقایعی که هم اکنون ذکر شد لاوصول مانده، و درآمدهای گمرکی کشور، بواسطه فلج شدن بازرگانی، روی نقطه صفر

رسیده بود. و در چنین شرایطی، تأمین هر نوع عایدی، حتی توسل به وام گرفتن از خارجیان، غیرمقدور بود.

در یکی از حساسترین و وخیمترین مراحل این دوره که جنگ اروپا هنوز ناتمام، نتیجه‌اش نامعلوم، و بدبختی مملکت در قوس صعودی بود، این بنده زمام امور کشور را بدست گرفت و به حکم تقدیر مأمور شد که بدنامیهای جدیدی برای خود تحصیل کند! البته از گرانی بار مسئولیت نترسیدم و کاری را که به عهده گرفته بودم آغاز کردم. سرانجام پس از تحمل زحمات و مشقات شبانه روزی، و تصادم با هزار سلسله ناگفتنی، به تجدید تشکیلات نظامی مملکت، تهیه اسلحه و مهمات، قلع و قمع اشرار، سرکوب کردن یاغیانی که سالیان دراز امنیت کشور را سلب کرده بودند، تأمین خواربار عمومی و غیره، موفق شدم و توانستم چرخهای اداری و نظامی مملکت را که مدتها از کار افتاده بود دوباره به کار اندازم. در این بین، جنگ اروپا هم خاتمه یافت.

بلی جنگ اروپا خاتمه یافت اما کشور ما هنوز سنگر قوای اجنبی بود و مخاطرات و شداید بسیار، از هر نوع که تصور شود، استقلال و هستی این مملکت را تهدید می کرد. پایان جنگ، اگر هم به مشکلات موجود نیفزود، چیزی هم از مشکلات سابق نکاست. گرفتاریهای شدید اقتصادی دامنگیر کشور بود که برای رفع آنها به دریافت کمک خارجی نیازمند بودیم.

هر نوع استمداد از مراکز خارجی، با توجه به اوضاع آتروزی دنیا، مستنع و محال به نظر می رسید و فعالیت نمایندگان ما در مراکز صلح عمومی که می کوشیدند دولت‌های بزرگ جهان را متوجه وضع فلاکت‌بار ایران سازند بدبختانه به جانی نرسید. اضطراب و استیصال ملی ما را بر سر دوراهی جناسی قرارداد به این معنی که یا می بایست مملکت را تسلیم حوادث کنیم و از عمر که بگریزیم یا اینکه به تنها دولتی که در آن تاریخ می توانست و قدرت داشت به ما کمک کند (یعنی انگلستان) روی آوریم.

در اینجا هم بدون اعتنا به ملاحظات شخصی، بلکه با علم یقین به اینکه مورد حملات و اعتراضات شدید مخالفان قرار خواهم گرفت آنچه را که معتقد بودم به صلاح و صرفه مملکت است، آنچه را که عقیده داشتم اقل محظورین است، انتخاب کردم و پس از چند ماه مذاکره و تبادل نظر، به عقد قراردادی با انگلستان، که مورد اعتراض معترض محترم قرار گرفته است، موفق شدم.

### ماهیت قرارداد

حال اگر اجازه بفرمائید مقداری هم در ماهیت قرارداد حرف بزنیم. قسمتهایی از

قرارداد ۱۹۹۹ که علی الظاهر بیشتر مورد تنقید معترضان قرار گرفته، اینهاست:

دولت متعاهد (انگلستان) وعده می دهد که هر تعداد مستشار و متخصص که لزوم استخدام آنها با توافق نظر طرفین ثابت شود به ما بدهد. و همه این مستشاران و متخصصان طبق کنترانهائی که مستقیماً با خود آنها بسته می شود برای خدمت در ایران اجیر شوند.

پس چون تعهد اولی یک طرفی بود؛ در خصوص لزوم استخدام هم توافق نظر طرفین شرط شده، و برای عدم استخدام، یا عدم توافق نظر، حکم خاصی معین نشده، عدم اجرای تعهدات مزبور از طرف ما، تنها نتیجه اش انتضای شرایط دیگر قرارداد - از قبیل اخذ وام و سایر تعهداتی که در متن قرارداد یا مراسله ضمیمه آن، آمده است - می توانسته است باشد، یعنی خلاصه به همان نتایجی منتهی می شده که معترضان و مخالفان قرارداد طالبش هستند و تالی فاسد دیگری حتماً بر آن مترتب نمی شده است.

اما راجع به اختیارات مستشارها که موقوف به توافق نظر میان اولیای دولت ایران و خود آن مستشارها بوده، و رأی دولت متعاهد (انگلستان) مداخلت نداشته، این همان ترتیبی است که از مدت‌ها پیش در خیلی جاها اجرا شده و آن دسته از مستشاران خارجی هم که در حال حاضر در کشور ما هستند به همین ترتیب استخدام شده‌اند.

گذشته از مراتب فوق، این تفاهم ضمنی همیشه بین طرفین قرارداد وجود داشته است - و بعداً هم طبق بیانیه رسمی طرفین و اعلامیه‌هایی که خود اینجانب در آن تاریخ صادر کرده‌ام رویش تأکید شده است - که اجرای قطعی قرارداد منوط به تصویب مجلس شورای ملی ایران خواهد بود.<sup>۱</sup>

و اگر به علت نیازهای مبرم کشورهای مجری بعضی از مواد آن در همان تاریخ، یعنی بلافاصله پس از امضای قرارداد، شروع شده، بدیهی بود که در صورت رد شدنش در مجلس، هر اقدامی که بر مبنای قرارداد صورت گرفته بود به خودی خود از بین می رفت.<sup>۲</sup>

۱ - وثوق الدوله در اینجا خلط بحث می کند چون در هیچ کدام از اعلامیه‌های بعد از قرارداد به این موضوع (لزوم تصویب قرارداد در مجلس) اشاره نشده و در متن قرارداد هم جای هرگونه ماده یا تبصره‌ای راجع به این موضوع خالی است. نکته مورد نظر فقط یک بار، آنهم در چهارچوب یک مصاحبه مطبوعاتی که قرار بود بعداً در روزنامه رعد منتشر شود، میان سید ضیاء و سرپرستی کاگس مطرح شد و کاگس سرمخاً جواب داد که دولت انگلستان تصویب شدن قرارداد را در مجلس، نوعی امر تشریفاتی تلقی می کند و عقیده دارد که قرارداد مزبور از همان لحظه‌ای که امضا شده قوت رسمی و قانونی پیدا کرده است. ج. ش.

۲ - دومین خلط بحث وثوق الدوله، همین استدلال ناراستی است که در این مورد بکار می برد. او جواب ایراد بسیار صحیح دکتر مصدق را ابداً نمی دهد که اگر طرف متعاهد (انگلستان) مدعی می شد که به علت اعزام مستشار و دادن مهسّات و تسلیحات و غیره متحمل ضررهائی شده است، یا اینکه خود آن مستشاران مدعی می شدند که بر مبنای درخواست دولت ایران، از سمسهای مهمی که در لندن داشته‌اند استعفا داده و از این جهت متحمل خسارتهای هنگفت شده‌اند، چه کسی یا چه مقامی، می بایست آن خسارات را پرداخته؟ ج. ش.

### فلسفه حقیقی قرارداد

اما فلسفه حقیقی قرارداد، دلایل مهمتر و بزرگتری که انعقاد آن را ایجاب کرد، علت و معلولهای که در این جریان (بسته شدن قرارداد) دخیل بودند و در تغییر سیاستهای کشور ما اثر گذاشتند، بالاخره خود این نکته اصلی که عامل عمده لغو قرارداد چه بود، همه اینها مسائلی هستند که هم از حوصله بیانات امروزی من خارجند و هم مصلحت وقت در گفتنشان نیست. انشاءالله همه این حقایق روزی در آثار محققان سیاست فاش خواهد شد و مردم با فکری بازتر و روشنتر در باره آنها قضاوت خواهند کرد.<sup>۳</sup>

### موضوع یکصد و سی هزار لیره حق العمل قرارداد

راجع به آن یکصد و سی هزار لیره هم که آقای دکتر مصدق اشاره فرمودند همین قدر می توانم عرض کنم که اگر به خود ایشان چیزی از این بابت رسیده به بنده هم رسیده است و اگر مسلم شود چنین وجهی دریافت کرده‌ام علاوه بر آنکه حاضریم غرامات آن را به اضعاف (= دو برابر) پردازم، تمام ایرادات و اعتراضات آقای دکتر مصدق را هم بر خود وارد می دانم.<sup>۴</sup>

اما اینکه فرمودند بنده اخلاق عمومی مردم را خراب و احزاب سیاسی کشور را متلاشی کرده‌ام، باید خدمتشان عرض کنم که وجود احزاب در هر مملکتی معلول علل و عواملی است که تا آن علل و عوامل موجود نباشد احزاب هم به وجود نمی آید.

### خاتمه

در خاتمه بی‌مناسبت نمی دانم خاطر معترض محترم را به نکته‌ای حساس جلب کنم و آن این است که غالب مبتدیان علم سیاست در مدتی که به کارآموزی اشتغال دارند یک دوره اختصاصی برای «تحصیل و جاهت سیاسی» می گذرانند و آقای دکتر مصدق فعلاً مشغول گذراندن این دوره هستند. ولی خود بنده موقعی که تصمیم به ورود در صحنه سیاست گرفتم از تعلیمات این کلاس اختصاصی بکلی صرفنظر کردم و مستقیماً به کلاس بالانتر رفتم. و به همین دلیل فکر می کنم اگر در فن عوام فریبی با جناب دکتر مسابقه بگذارم مغلوب گردم.

اما از ایشان (آقای دکتر مصدق) سؤال می کنم: در مواردی که پای مصالح عالی مملکت در کار است، آیا بهتر نیست تمرینات آن کلاس را موقتاً کنار بگذارید و شاگرد بنده بشوید؟

۳- در این باره در اسناد مجلس مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ (که در حکم منتهای شدن دعای وثوق‌القول است) مردم ایران اکنون بهتر می توانند زوایای تاریک قرارداد را ببینند و نسبت به شخصیت عاقدان آن قضاوت کنند. نشر

۴- بنگرید به اسناد شماره ۱۶ و ۱۷ در همین مجموعه.



## ضمیمه شماره ۵

### داستان پس گرفته شدن پونهای پرداخت شده به وزرای عاقد قرارداد

(به نقل از خاطرات منتشر نشده سید حسن قهی زاده) \*

«... در بهار سال ۱۹۲۴ از طرف دولت خودمان مأموریتی در لندن داشتم. داودخان مفتاح السلطنه وزیر مختار ما در لندن بود. او یک روز ناهاری در سفارت ایران برای جمعی از رجال ایرانی و انگلیسی ترتیب داده بود. در این مهمانی هم وثوق الدوله (نخست وزیر سابق ایران که در آن تاریخ در لندن بود) و هم سرپرسی لرن (وزیر مختار آنروزی بریتانیا در تهران که به عنوان مرخصی به لندن آمده بود) هر دو دعوت داشتند. به حسب تصادف میزها را طوری چیده بودند که جای سرپرسی لرن در کنار من افتاده بود و جای وثوق الدوله چند صندلی آن طرف تر و بروی میز ما قرار داشت.

به عنوان مقدمه این را بگویم که انگلیسیها از مدتها پیش ادعای چهار میلیون خسارت از دولت ایران می کردند و می گفتند این مبلغ را در زمان جنگ برای حفظ بیطرفی ایران و جلوگیری از تهاجم عثمانیها و آلمانیها به ایران، خرج کرده اند. البته سردار سپه (رضاخان پهلوی نخست وزیر وقت) زیر بار این حرف انگلیسیها نمی رفت و جواب می داد شما در زمان جنگ روزی ده میلیون لیره برای مصارف نظامی تان خرج می کردید این را هم جزء همان مخارج حساب کنید.

آنروز که سرفاهار نشسته بودیم سرپرسی لرن دو باره سر این موضوع را باز کرد و

\* نسخه ای از این خاطرات پیش همسر آن مرحوم حاتم عبه قهی زاده بود که من با اجازه ایشان (و با مختصر اصلاحاتی در سبک نگارش قهی زاده) این قسمت همانرا انجمن کرده ام و در اینجا نقل می کنم. ج. ش.

گفت من دولت خود را حاضر کرده‌ام که مبلغ مورد مطالبه را به دو میلیون و نیم تقلیل دهند. من گفتم حرف اصلی ما این است که دولت ایران اصلاً خود را مدیون نمی‌داند. شما جلو آلمانها و عثمانیها را به خاطر ما ننگرفتید بلکه برای جلوگیری از حصولات آنها به هند گرفتید. از آن گذشته (به سرپرستی لرن گفتم) شما هم از عمل روسها تقلید کنید. آنها پس از خاتمه جنگ، روی تمام مطالبات خود از دولت ایران، یک قلم درشت باطله کشیدند و قضیه حل شد. لرن جواب داد: ولی این را هم فراموش نکنید که اگر آنها از مطالبات خود چشم پوشیدند زیر تمام بدهیهای خود به دیگران هم زدند.

بعد گفت: حالا مطالبات زمان جنگ به کنار، اما راجع به آن پولهایی که به رجال عاقد قرارداد پرداخت شده، چه می‌گویند؟ ما چهارصد هزار تومان به وثوق الدوله و صارم الدوله و نصرت الدوله داده‌ایم و اینک طلب خود را می‌خواهیم. گفتم مگر شما بدست دولت ما این پولها را داده‌اید که اکنون از دولت ما ادعای طلب می‌کنید؟ بروید خودتان بگیرید. گفت این وظیفه شماست که آدم بگذارید و این پولها را بگیرید و به ما پس بدهید. سرپرستی لرن این حرفها را به صدای بلند می‌گفت و وثوق الدوله که آن طرف میز نشسته بود کاملاً می‌شنید.....

\*\*\*

بعد رضاشاه به سلطنت رسید. چند سال بعد که من وزیر دارائی اش بودم یک روز گفت این حرامزاده‌ها (مقصودش حضرات سه‌گانه بود) پول از انگلیسی‌ها گرفته‌اند و باید به خزانه دولت برگردانند. شاه در این تاریخ قدرتی داشت که هرکاری را اراده می‌کرد پیش می‌برد. خلاصه من مأمور شدم این پولها را پس بگیرم و گرفتم.

غلامحسین میرزا (برادر اکبر میرزا صارم الدوله) آمد پیش من و گفت: ما حاضریم پول را پس بدهیم ولی قدرت پرداخت آن را یکجا نداریم. اجازه بدهید به اقساط پردازیم. موافقت کردم و یکصد هزار تومان رشوه‌ای را که صارم الدوله گرفته بود در چهار قسط پس دادند که کلاً به خزانه دولت ریختم.

اما نصرت الدوله با ذکاءالملک رفیق بود به دست و پای او افتاد که من پول ندارم و چیزی نگرفته‌ام. و گذاشت و رفت پاریس. ولی چنانکه بعدها شنیدم نشیئاتش فایده نبخشید و از او هم آن یکصد هزار تومان رشوه‌ای را که از انگلیسیها گرفته بود پس گرفتند.

وثوق الدوله پسر عمویی داشت بنام شکوه‌الملک که رئیس دفتر مخصوص رضاشاه و مردی بود بسیار خوب و نجیب. یک روز در دربار پیش رضاشاه بودم. موقع بیرون آمدن از اطاق شاه شکوه‌الملک به من گفت: این عموزاده من (وثوق الدوله) می‌گوید درست است که پول را گرفته‌ام ولی جایی نرفته، همه‌اش را داده و از بانک طومانیاتس املاک خریده‌ام

و حالا حاضریم همه آن املاک را به دولت برگردانیم. قبول نکردم و آن دو یست هزار تومانی را که از انگلیسیها گرفته بود پس گرفتم. بعد از چند روز دوباره شکوه الملک آمد پیش من و اظهار داشت به جای دو یست هزار تومان اشتباهاً دو یست و دو هزار تومان برگردانده شده است. بفرمائید آن دو هزار تومان اضافی را پس بدهند. از این حرف او اوقاتم خیلی تلخ شد و اصلاً جواب ندادم. دوباره پرسید: بالاخره چه می گوئید و نظرتان چیست؟ گفتم نمی دهم و آن دو هزار تومان هم روی مبلغ دو یست هزار تومان، رفت خزانه دولت...»





